

شهریاری شهروندان از مبانی جمهوریت در اقتدار بخشی موسس کنندگان - بر حذف یا تعدیل
موسس شونندگان
(وجه ملت سازی مطلوب در افغانستان)

محمد آصف فقیری پژوهشگر و کارشناس ارشد حقوق عمومی



faqiri85@gmail.com

مقدم با واژه شناسی:

فهم شهریاری نیکولو ماکیاولی بیدون اثر گفتارها وی سطحی است، برخلاف مخاطب صوری در شهریاری ماکیاولی بینادهای جمهوریت را رقم می زند.

موسس شونندگان مجریان قوه های سه گانه هستند که موسس کنندگان یا حاکمیت ملی که قدرت موضوع آن، یعنی قانون اساسی یا اراده جمعی خالق دولت اند، پس قرارداد اجتماعی دستورالعمل است نه ساختار دولت.

برای اینکه وجه ملت سازی در کشور را بتوانیم تبیین کنیم باید تطبیق داد: از ۱۷۸۷ در ایالات متحده آمریکا فقط یک قانون حکم فرما بود و در محدوده یک قرن افغانستان ۹ قانون اساسی را تجربه می کند و از عدم وجه ملت سازی مطلوب منشاء آن، یعنی خصایص افراد جامعه نبوده تا اقتدار دایمی نظام حقوقی سیاسی شود.

ورود به مبحث:

الیزابت زولر در اثر خود بنام درآمدی بر حقوق عمومی پایه و روح جمهوریت یعنی خیر عمومی را بار اول در ماکیاولی می بیند، ماکیاولی گذر از امر عمومی به نفع و در نهایت به خیر عمومی را در قوانین از پیش تعیین شده نه، بل در نزاع های طبقاتی و کشمکش های سیاسی می داند و اشاره هم به تفکیک قوا ندارد، آنچه در عمر بیست ساله قانون اساسی ۱۳۸۲ افغانستان وجود نداشت، یعنی نزاع ها و کشمکش ها طبق اصول قانون اساسی سنجش نمی شد، حتی عدم فهم اصول حاکم بر قوانین در مجالس دانشگاهی علوم سیاسی و حقوقی نیز مشهود بود. علی رغم اینکه در ۲۰۱۴ حاکمیت یا موسس کنندگان بر تعدیل قانون اساسی به گونه دولت غیر متمرکز محسوس بود و سیر ملت سازی با انتخابات والیان ولایات یعنی منشاء جمهوریت از دموکراسی های محلی برق آسا می شد، که معامله های پی در پی سمت سو فاجعه انسانی کنونی را رقم زد.

بلوغ سیاسی بر مصداق وجه ملت سازی، محسوس و ملموس شدن فرهنگ روبرو است که بیناد آینده را نه آرمانتیک بل دست یافتنی در حال تامین می کند، که ماکیاولی خیر عمومی را هدف قرار گرفته که وسیله توجیه آن، برای نترس شدن از وسیله و رهایی از ارزش های تهی معنی، اینطور اندیشید: چگونه پدیده‌های که از منشاء اندیشه و تفکر در خدمت انسان حاصل شود، می تواند در تضاد با جوهر اولین یا مبداء هستی قرار گیرد، چون ذات موجود اقدس مقدم منطقی است نه زمانی، هرچند اجتهاد و قیاس جایگاه و مطابقت فقه را با عصر کنونی بگونه همه پذیر نتوانست ایجاد کند، ولی نوآوری فکری مسبب تمدن جوامع خود مفسر و مظهر ذات هستی است، البته در جز، نظر به جهان زیستی جوامع تضاد های همچون فمینیسم محض، سکولاریسم فلسفی... که نبود آن در افکار جامعه مانع و بندش بر جمهوریت و سیر ملت سازی هم نمی شود، و قانون اساسی گرای جوهر افکاری عمومی مقدم نظام حقوقی سیاسی آینده افغانستان باید، که رسالت آن بالای گروه های فشار واجب وجدانی انسانی است، که مطلوب و تاثیر گزار است اگر از منشاء تحقیق دانشگاهی باشد.

تقسیم قدرت بین اقوام و عدم دست رسی شهروندان به حقوق شان، چون رهبران قومی از عیب دموکراسی یا مردم فریبی به نفع خصوصی به حد نهایت استفاده کردند، که تقسیم قدرت بین اقوام چنان عرف سیاسی مبدل شده که قدرت های منطقی و جهان برای مشروعیت صوری و مقطعی یعنی قدرت قومی تاکید دارند، که جوانه زدن ندهای مدرنیته در نسل امروزی اقتدار برای مقتدر شدن بسوی ثابت سیاسی برخلاف افغانستان ۲۰۰۱ است.

هرچند ماده ۴ قانون اساسی ۱۳۸۲ مدعی حاکمیت ملی بود ولی از عدم کنش ارتباط ال‌ذهان در جامعه این اصل قدرت آفرین، جنین مرده بود، زیرا سیر فکری از امر عمومی توسط منوکراسی ها به نفع عمومی و نهایتا به خیر عمومی محصول مجموعه مبارزات آزادی طلبانه است که در انقلاب کبیر فرانسه مشهود و الگو پذیر است، در اوایل طبق نظریه ژان ژاک رسو حاکمیت تقسیم پذیر گفته شده بود، یعنی اگر آمار جمعیت ده هزار شهروندان باشد، حاکمیت به واحد تک تک آنها تقسیم می شود، این نظریه خیلی انقلاب زا بود، که بعد از تعدیل قانون حاکمیت ملی تقسیم ناپذیر سنگ بنای شد که تا حال در فرانسه مقتدر است، هرچند الگو فرانسوی انقلابی تر است تا اصلاحات، که نظام حقوقی سیاسی آمریکا در حیطه نظریه میزان و تعادل شارل دو منتسکیو و ارتباط، میزان و نظارت بین قوا ها سه گانه را توسعه محور رقم زد. افغانستان و کثرت گرای فکری یا اصول غیر انتزاعی حاکم در جامعه عدم نهادینه سازی حاکمیت ملی برحسب عدالت اجتماعی است، که هدف وجه ملت سازی تکیه نمودن شهروندان کشور به جایگاهی که موسس کننده باشند و آن شهریار هر عضو از جامعه است در بنای جمهوریت که ماکیاولی با مخاط کردن لورنسو مدیچی مرزهای آزادی را ترسیم کرده است.